گفتگوئی با: یدالله رؤیائی
درباره
شعر امروز ایران

دیدار کننده: غلامرضا همراز

اشاره :

دیری است‌که یدالله رویائی در جریان شعرمعاصر ایران حضوری مشخص دارد و مردم اهل شعر در باره‌ی کارهای او قضاوت می‌کنند، قضاوت‌هایی متفاوت وگاهی متضاد ، با او به‌قصد روشن می‌شود مطالبی که‌روی صفحات نگین در دسترس‌هایم بی‌آنکه روی فرش کند جواب می‌دهد واین کردن این خطوط مبهم به‌گفتگو می‌نشینیم ، به‌ایرادخواننده قرار می‌گیرد و قضاوت او را برمی‌انگیزد وشاید قضاوت صاحبان نظر را هم برانگیزاند وشاید ضربه‌ای باشد تا دیگران از پیله‌هایشان خارج شوند و درباب مسائل شعر امروز ایران اظهارعقیده‌کنند. آنچه در زیر می‌خوانید خلاصه‌ایست از گفتگوی ما .

همراز :

فرصت مغتنمی پیش آمده تا درباره‌ی شعر امروز به بحث و گفتگو بپردازیم . چطور است که بحث را بااین سئوال شروع کنیم که شعر امروز ایران را چگونه می‌بینید ؟

رویائی :

شعر امروز در حیات وحرکت دیروزش نیست ، نه دیروز نزدیك ونه دیروز دور ودیر، چرا که دردیروز دور تمام زندگی ذهن برحیات شعر آن روزگار حرکت می‌کرد ، بهشهادت آنچه داریم که هنوز برآن ایستاده‌ایم وسمت تمام‌رشد های ذهنی روزگاران رفته را که جای پائی در شعر دارند در آن می‌بینیم ، واما دیروز نزدیك با امروز روبرو ، فاصله‌ای مثل قهر، فاصله‌ای مثل اخم واندوه دارد، نه‌کوششی‌دارد ونه کششی، ودر بی‌کوششی‌اش شاید کششی عصبی دارد که سکوت مستعار شاعران ما را برمی‌کند ، ونمی‌دانم شاعران ما شعر امروز را

گروه کتاب ایران تایمز

غلامرضا همراز

چگونه می‌بینند که ما امروز شعر آنها را نمی‌بینیم، ولذا وقتی‌که نمی‌بینیم‌چطور بگوییم که آنرا چگونه می‌بینم ؟

همراز :

مقصودتان این است جریانی را که نیما و دیگران آغازیدند نمی‌تواند ادامه پیدا کند ؟ ویا آن جریان درمسیری حرکت می‌کند که‌مورد قبول شما نیست ؟

رویائی :

شعر امروز حتی در استراحت حالایش دیر زمانی است‌که دیگر با جریانی‌که نیما آغاز کرد مشخص نمی‌شود ، یا لااقل تنها ، باجریانی‌که نیما آغاز کرد، چون این‌جریانی که ازآن حرف می‌زنید دیگر در لژ خودش نشسته و داردکلاسیك می‌شود . جلوه‌هائی که شعر امروز را تاهمین دیروز می‌ساختند، کمال دیگری دارند ، تروتازه، و با تغذیه‌ای که ازهمان کمال می‌کنند، درست است که درگوشه‌گیری خودش برمصرعهای نیما ایستاده است اما ازهوشی جان می‌گیرد که‌شاید بشود بهش گفت عوش نگاه، هوش جادو ؛ یعنی هوشی در جستجوی کشف جادوئی کلام ، وقتی که شاعر را به‌زیبائی می‌رساند ، درساختمان شعرش مدهوشش می‌کند. نه‌اینکه نیما مفهوم ساختمان را بدست نداده باشد، چرا، هنوز شاعرانی هستند که اگر شعرشان نو هست درست بهمان دلیل کپی‌برداری از فرم‌های محدود نیماست ، اما تعالی شعر امروز ، در تعالی دادن وتکامل دادن بهمان مفهوم است ازطریق بهم‌ریختن آن مفهوم درمکانیسم دیگری از خیال با توقع های تازه‌ای از شعر واز کلمه . بنابراین چیزی‌حرکت نمی‌کند که مورد قبول من باشدیانه، و آنچه را هم که در من ودرشعاع رابطه‌هایم حرکت می‌کند تظاهرش آنچنان نیست که بشود – وقتی ازخصیصه های حرکتی نو حرف بزنم – به‌مردم اهل شعر نظری بدهم که برآن پایه حرفی بزنند .

همراز :

به اعتقاد من‌دوجریان در زمینه شعر معاصر حرکت می‌کند : اول یك جریان اصیلی است که دست‌اندرکارانش را می‌شناسیم- البته دربسترها و خطوط متفاوت – ودیگری جریانی است کاذب و زائد . چطور می‌گوئید «چیزی حرکت‌نمی‌کند که مورد قبول من باشد یانه »؟

رویائی :

منظور من ازحرکت ، تظاهر حرکت هست

وقتی‌که زندگی و رشدش را به چشم می‌کشد و به‌رخ می‌کشد ، وگرنه آن جریانهائی را کـه می‌گوئید در بسترهای متفاوت مـی‌شناسید و می‌شناسیم مربوط به‌روزهائی نیست که داریـم می‌گذرانیم نه تولدشان ونه تکاملشان ، واگر هم در دوسه سال اخیر تکاملشان را ادامه داده باشند این ادامه حیات آنطور نبوده است که خطوط روشنی در پیش چشم مردم اهل شعر رسم کند که گفتم وقتی ازآن خطوط حـرف می‌زنیم از حوادث آشنائی حرف زده باشیم که‌با آنها غریب نیفتیم ، وگرنه آنچه درخانه من‌ودر آرشیو شخصی من می‌گذردویا فی‌المثل گونی‌های شعری که درخانه نیما بود، تازمانیکه رو نشوند ومیان دست‌های خواننده خوانده نشوند ، درشت است که از رشدی پنهانی حکایت دارند ، کـه در حقیقت حکایت هم ندارند ، یعنی رشدی‌را در خود پنهان دارند که حکایت نمی‌شود ، وپیله می‌شود ، وپیله‌ها در پیلگی‌شان ، چه‌تظاهری دارند که قبول یا انکار کسی را وحتی پیله‌کننده را بطلبند ؟ مگراینکه منظورتان این باشدکـه برخطوط رفته راه برویم ویا اینکه مالا ازپیله های خودم بگویم واز رشد های پنهان دوستانی که مرا به‌پیله‌هاشان برده‌اند که در آن‌صورت نیز تصویرهائی رسم می‌کنیم که براسکله‌ای نایستاده‌اند ، یا براسکله‌ای نامرئی ایستاده‌اند که برای مردم اهل شعر تصویری معلق ومتزلزل ارائه می‌دهد وبه هیچ گوشه‌ای از وجود کسی چنگ نمی‌زند و نمی‌خراشد ، ونه اینکه عطشی‌را نمی‌نشاند بلکه عطش جستجو را بحرانی‌تر و ملتهب‌تر می‌کند .

همراز :

بله ، همینطور است ، اتفاقا با شما موافقم که در این سه‌چهار سال اخیر یك سکوت ادبی‌منجمله سکوت شعری بی‌سابقه - ازنقطه شروع شعـر امروز تابحال - وجود دارد ومی‌خواهم علتـرا بپرسم ؟

رویائی :

بدنبال کشف علت گفتن اگر مارا بامعلول سازگار نکند ، بطوریکه وجودش را بپذیریم و طبیعی‌اش بدانیم خوب است چونکه ازعلت‌های بد نمی‌توانیم به‌خوبی حرف بزنیم وعلت هـای خوب هم در خوب بودنشان دیگر نمی‌توانند علت باشند . نمیدانم اینکه مثلا ناگهان اقلیم اطرافم برای خلاقیت های ادبی مساعد نمی‌شود این را جزو معلول بدانم یا علت واگر معلول‌است، معلول کدام علت، واگر علت‌است ، تشو ونمایش‌چگونه بوده است وبا چگونه می‌تواند باشد ؟ حتی در اقلیم‌های دیگر باآب وهواهای دیگر .... مـن نمیدانم مثلا ناشری کـه باشته خانه آدم را برمیداشت که کتاب شعر هایت را بگیرد، یادداشت‌هایت را بگیرد ، مقاله‌هایت را بگیرد ، مصاحبه‌هایت را بگیرد ، ترجمه‌هایت را بگیرد ، حتی نامه‌هایت ، ومهم نیست چی ازشاعر بگیرد، یك سابه نست ، هر چی ... به هر حال چیزی‌که با آن چیز نفس شاعررا میان مردم ببرد، چطور میشود که ناگهان می‌نشیند وقفـه هایش‌راتکرار میکند، وتکرار را تکرار میکند وکاری به‌این کارها ندارد که در آرشیو خانه تو چه‌میگذرد، اصلا چه‌جوابی برای کتاب‌خرها ، کتاب‌برهـا دارد ، توقف های پشت ویترین‌را چطور اداره میکند و بالاخره خودرا برای مشتری هایـش چطور توجیه میکند ؟ واقعا نمیدانم اصلا‌این‌معلول است یا علت ؟ واگر معلول ، معلول‌لال‌بازی‌جامعه اطراف است ؟ ویا خود علتی واشارتی است برچیزی که‌نمیدانم چیست ؟ وبه‌هرحال سئوالی میکنیدکه بیشترجوابش درآستین جامعه‌شناسها وآمارگرها و علت بازها وعلت سازها است .

همراز :

پس اینکه گفتید هنوز کسانی هستند کـه نوبودن شعرشان بعلت‌کپی‌برداری از کارهای نیما است مفهومش این نیست‌که هنوز جریان نیمائی در کار شاعران زنده است ؟ ویا اشاره‌ای‌که‌در مورد تعالی دادن وتکامل دادن آن کردیـد میخواستم مقصودتان را در هر دومورد روشن‌تر بیان کنید

رویائی :

کپی‌برداری از کارهای نیما بیشتر در شعر شاعران نسل بلافصل بعد ازنیما است که دیده میشود، چون غیر ازشکستن وزن وکوتاه وبلند کردن‌مصرع‌ها برمبنای ساختمان‌وارکان عروضی مصرع که پیشنهاد نیما است ، آنچه در کار او مهم است ارائه‌ی فرم کلی‌قطعه‌و تصویرسازیهانیست که گذشته از نمایش خیال درجائی از قطعـه نشسته‌اند که‌درآنجا سهمی درمعماری‌تمام قطعه داشته‌است‌عوامل سازنده فرم‌آگاه بوده‌است . اولین بودن او ازاین جهت اهمیت دارد که در شعر فارسی اولین کسی است که به‌نقش‌این عوامل زیباشناسی اندیشیده و تامل کرده است، از شناخت زمان ومکان واز خاصیت رنگ،صدا ونور در قطعه غافل نبود، وبه‌حضور دریتم‌درونی قطعه وحرکت حرف، آگاهانه اعتقاد پیدا کرده است و روزها و شبهای دراز‌به‌طرز استفاده‌ازآنها وجانشینی آنها در قطعه فکر کرده است‌تابتواند شعررا بعنوان هنری زیبا درکنار سایر هنرهای زیبا نگاه کند واولین بار اثررا بصورتی‌هماهنك، ترکیب یافته و تجزیه ناپذیر ارائه کند، آنچـه پیش ازاو نشده بوده است همین است، واگر بدعت اورا فقط درکوتاه وبلند کردن مصرع ها محدود کنیم‌کارش را کوچك کرده‌ایم. وگرنه شاید این درست باشد که قبل ازاوهم‌شاعران وناظمانی بوده‌اند که وسوسه کوتاه وبلند کردن مصرع‌ها را داشتند مثل تقی رفعت، وبانـو شمس کسمائی ویارانش ونام ونشانهای دیگـری که به منظور تخفیف کار نیما آورده میشود . باید بگوییم‌که اولا هیچ‌یك ازاینها آگاهی علمی بکار خویش نداشتند و تجربه‌شان بیشترروی بحوری میرفت که دارای ارکان مساوی‌اناعیل بود و نتیجتا تبدیل به بحر طویل میشد، آن اصل یگانه‌ای که نیما مطرح کرد واین اوزان‌را از بحرطویل شدن نجات‌میداد تکنیك پایان‌بندی مصرع‌ها بود وبعد تجربه روی بحوری کـه ارکان نامساوی داشتند مثل بحر مضارع ووزن رباعی وغیره که نیما باجرات واعتقاد تمام در هر جای مصرع حتی برسر یك هجای کوتاه وزن را میشکست و براندیشه خویش در همان جـا تکیه وتامل میکرد. اینها ظرافت‌های کار نیما است که مخالفانش وخیلی ازمقلدانش استعداد جذب آنرا ندارند ، که تازه اگرهمین ظرافت‌ها باآن هوشی که گفتیم نیما در بکار بردن عوامل زیباشناختی وتصویرسازیهای شاعرانه داشت قاطی نمیشد وبرآن ، قدرتهای کلامی وآن کشف حیرت‌آور زبانی‌اش را سوار نمیکرد شاید بدعت اوهم در حد همان‌وسوسه‌ها وتجربه های‌شاعران قبل ازاووهمزمان اومیماند. منتها باغنائی‌بیشتر. این بدعت در قطعاتی مثل «مرغ آمین»و «می‌تراود مهتاب» و «اجاق سرد» ودرشکل اشعاری مثل «ماخ‌اولا» تظاهر کردند که جاودانه شد. ازسئوال شما پرت افتادم‌ولی برای شناخت تفاوت کار نوپردازان نسل بعد ازنیما با کار مقلدان او اشاره به این دقایق لازم بود تا منظور از این کپی برداری که گفتم‌روشن‌تر شود.شاید گفتن «کپی‌برداری» کمی سخت واغراق‌آمیز باشد چون اینان بهرحال طبیعت کار نیما را نفهمیدند تا توانستند از روی فرم‌های اوشعری بسازند که مال خودشان باشد و درحد همان ارزش‌ها وگاه بیشتر وقوی‌تر باشد ، این‌امکان همیشه هست که شاعری از معماری کارشاعری دیگر تاثیر بگیرد وتکنیك زبانی اورا مدل قرار دهد و اثری قوی‌تر و والاتر ارائه کند. بنابراین نمی‌خواستم بگویم که شعر نیما بیشتر در شعر شاعران نسل بعد ازاو حضور پیدا کرد درکار بعضشان گسترش یافت و در کار بعضشان‌توقف کرد و منظورم از کپی برداری اشاره بکار همین گروه اخیر است که گفتم اگرشعرشان نوهست بهمان دلیل است ، یعنی ازخود چیزی اضافـه نمی‌کنند و آنچه ادامه میدهند ظاهری ازشعر نیما است ، چون پرسیدید می‌تواند ادامه پیدا کند یا نه و ....

همراز :

ولی مثل اینکه مطلب کمی پیچیده شـد اگر ممکن است مثالی بزنید تاموضوع روشـن شود و من وخواننده بدانیم که آین شاعران‌بعد از نیما چه‌کسانی هستند که شعر نیمائی در کار بعضشان گسترش یافت ودرکار بعضشان توقف کرد ، تا با آشنائی که به آثار آنهاداریم لااقل حدس بزنیم و بطور مستقیم یا غیر مستقیم بفهمیم این ظاهری‌که ازکار نیما ادامه دارد در کدام جنبه از شعر معاصر است وآن‌تعالی و تکاملی که نام بردید در کجا است وچه‌ربطی باکار نیما دارد ؟ مثلا شاملو یا اخوان یاسابه یا سپهری یا فروغ یا رحمانی وبالاخره در سن‌های

پائین‌تر هم مصداق دارد یانه ؟ معذرت می‌خواهم ولی بالاخره ناگزیر از ذکر نام هستید اگر می‌خواهید حرف معلق نماند .

رویائی :

این نام‌هایی را که بردید باهم فاصله‌های دراز دارند ، البته فروغ و رحمانی ازمصداق حرف ما خارج هستند ، من‌هم اتفاقا قصدم‌این نبود که از ذکر نام شانه خالی کنم، که‌اگرهم بود شما نمیگذاشتید ، بهر حال حق‌باشما است و در همین ناگزیری باید بگویم که نام‌هائی راکه بردید باید بانام های اسماعیل شاهرودی،منوچهر شیبانی ومحمد زهری کامل‌کنم . شعر نیما و تکنیك نیمایی، در تلمرو زبان ، وزن وشکل، اولین بار دراولین‌کارهای منوچهر شیبانی ، اسماعیل شاهرودی، احمد شاملو وسهراب سپهری تظاهر کرد وهمراه کارهای نیما درمیان مردم رفت ، توسعه پیدا کرد وشناخته شد . دراولین کار های این گروه کشف آن هوشی را که‌علاوه برشکستن وزن ، درشکل ومعماری شعر نیما است ، می‌بینیم ، ومی‌بینیم که این‌شکل و معماری همراه با آن وزن نیمایی جذبه وتاثیری از زبان تازه نیما را نیز با خود به‌این گروه میدهد یعنی شعر اینها ازهرلحاظ : وزن،زبان و فرم‌کاملا نیمائی است . درکنار این گروه شاعران دیگری را ازهمان نسل می‌بینیم که در اولین کارهاشان تنها تاثیری از وزن‌نیمائی یا کمی تاثیر زبانی وجود دارد : سایه، کسرائی وزهری . که زهری بعدها درشکل ومعماری‌قطعه به تجربه زیاد دست زد وکسرائی بخصوص در منظومه‌هایش ازمعماری های نیمائی توانست‌بهره بسیار بگیرد ، وسایه را بعداز آن جذبه‌غزل برد ، اما درمیان گروه اول‌وقتی‌ازاولین‌کارهایشان بگذریم سپهری را می‌بینیم که سایه نیما را پشت سر میگذارد در «آوار آفتاب» کوششی برای تشخص می‌کند تا اینکه در « حجم سبز » و کارهای بعد آن در شعری متحول زندگی می‌کند وحتی در نسل بعد از خودهم حضوری زنده دارد . وشاملو را می‌بینیم که در شعر های موزونش هنوز اسیر جذبه‌های نیمائی است و برای فرار از آن فقط می‌تواند شعر بی‌وزن بگوید واین شعر بی‌وزن در گوشه های مختلف سر می‌کشد و در تجربه های مختلف سرگشته میماند تا زمانیکه از کتاب مقدس و از تاریخ بیهقی که تغذیه می‌کند متانتی می‌گیرد وکم‌کم شخصی می‌شود .

همراز :

اگر منظورتان شعر های منثور بعد از هوای تازه وشبانه‌هااست که بنظرم بیشتر نماینده شعر شاملو در میان مردم است تا دوره‌ای که می‌گوئید متانت می‌گیرد و شخصی می‌شود .

رویائی :

نه ، آن دوره‌ای که اشاره می‌کنید دوره شیفتگی های او به‌الوار، ولورکا است و تمتع های او ازاین وآن ، واگر چنانکه می‌گوئید بعیان مردم رفته است درست به‌این علت است که‌قطعات تاحدودی معماری شده هستند و ضرب وشوك دارند وگرنه دوره‌ای بی‌شناسنامه و دوره‌ی از هرچمن گلی است، چه‌بسا اگر تمتع هایش را در حد معماری وضرب وشوك وکاربرد ریتم قطعه محدود می‌کرد برایش دوره‌ای کاملا شخصی می‌شد . ودر دوره‌ای هم که گفتم نثرش متانت می‌گیرد وشخصی میشود برعکس دیگر معماری ندارد و شخصی بودنش فقط بعلت‌بافت زبانی و حرف هائی است که دیگر عاریه نیست. یك بافت زبانی که درحد تلفیق تکنیك‌های‌سنتی، خصوصی میشود و بی‌آنکه در هیات یك معماری تظاهر کند ، بصورت مصراعها و قطع و وصل جملات شاعرانه عرضه میشود و البته در این نوع کار حضور نیما دیگر نیست ..

همراز :

... با وجود این شعر شاملوکاملا معماری شده است به نحوی که حضور او را در دیگران بخصوص جوان‌ترها می‌بینیم وحس می‌کنیم و...

رویائی :

... فراموش نشود که ما داریم ازاین شاعران تنها در مقام رابطه‌شان با شعر نیمائی و وصل و فصل آنها با نیما حرف می‌زنیم و قصد تحلیل یا دفاع یا انکارشان را نداریم که نه‌جایش‌دراین گفتگو است، وتوقع منهم‌ازشعر اصلا چیز دیگری است .

همراز :

بله ، داشتید درباره شاعران این نسل تنها درمقام رابطه‌شان‌باشعرنیما صحبت‌می‌کردید.

رویائی :

بله ، دیگر ازمیان این‌نسل اسماعیل شاهرودی را می‌بینیم که اولین‌کتابش بامقدمه مفصلی ازنیما درمی‌آید (که درمقایسه بااولین کتاب هرشاعر دیگری ازاین نسل می‌درخشد .) بعدا شاهرودی با شعرهای «آی مردم» و «آی دروازه‌بان» و «پلنگ» از نیما فاصله می‌گیرد. شعری بی‌وزن که‌گاه در ترکیبی با مصرعهای عروضی عرضه می‌شود . این سری از شعرهای شاهرودی با شعر هائی مثل «۲۳» و «تاشکوفه سرخ یك پیراهن » احمد شاملو بقدری شبیه و نزدیك هم واز لحاظ استیل زبانی یگانه‌اند که انگار همه‌را یك شاعر نوشته است و ازدهان یك نفر گفته میشود . البته تاآنجا که من‌بیاد دارم به‌خاطر انتقادها و حملاتی که در آن زمان- سالهای بعد از ۳۰ - بشاهرودی میشد، فضل تقدم لااقل از لحاظ چاپ با او است، وبسیاق دوستی‌ای که این دوباهم داشته‌اند لذا این دوره از شعرهای شاهرودی در شاملو بی‌تاثیر نبوده است، گوابنکه هردوی اینها تا حدود زیادی استقلالشان را مرهون فریدون رهنما هستند* . اما شاهرودی بزودی به‌نیمابرمیگردد و کار اورا درکار خود به‌کمالی دیگر می‌رساند.

دیگر ازاین گروه ، ازمنوچهر شیبانی نام بردم که در تکنیك های نیمائی بخصوص از لحاظ برداشت های شکلی توقف مدید کرد وبعدسالیان دراز سکوت داشت که خطوط درخشانی ارائه نمی‌کند و لذا درباره او کمتر می‌شود ازاستقلال گفت ، البته در شاعران نسل بعد ازنیما بازهم هستند شاعرانی‌که در حیات شاعرانه‌ی این‌نسل جا دارند ولی چون در مقام تاثیر وتاثر آنها از نیما صحبت می‌کنیم لذا ازآنها صحبتی‌بمیان نیاوردیم مثل مرحوم هوشنك ایرانی ومثل نادر نادرپور که در دو جلوه‌ی کاملا جداهیچگاه هیچ تاثیری از نیما نپذیرفتند و مثل فریدون مشیری و شاید نامهای دیگر ..

همراز :

اخوان ثالث چطور ؟ فکر نمی‌کنید که اوهم در همین گروه سنی قرار می‌گیرد با نیماگرائی بیشتری ؟

رویائی :

بله ، یادم نبود، واین به‌آن علت است که اخوان ثالث دیر به‌نیما رسید و وقتی‌هم که رسید جز بدعت وزنی نیما در زمینه شکستن عروض چیز دیگری نتوانست ازآنهمه تکنیك‌های نیمائی بگیرد . یعنی همان روحیه روایتی سنتی را به جای اینکه در تساوی عروضی مثلا مثنوی یا قالبهای دیگر کلاسیك بریزد، با وزن‌شکسته نیمائی بیان کرد بدون هیچگونه حس‌زیباشناسی و ادراك فرم . دلی دلی گفتن باوزن شکسته است . اتفاقا اخوان ثالث دقیقا ازهمان نمونه هائی است که در شعرشان فقط ظاهری ازنیما است که ادامه پیدا کرده است .**

همراز :

تاثیر نیما را در شاعران نسل سال های۳۰ بعد که گاهی ازآن به‌نسل خسته‌هم یادمی‌شود چگونه می‌بینید ؟

رویائی :

شاعران نسل من بی‌شیفتگی بکار نیما نیستند ، لااقل شیفتگی های شروع ، درخودمن حتی ، اما در شعر شاعران نسل من شعردونسل متحول و مستحیل میشود نسل قبل ونسل بعد واز تظاهر شعر همین نسل است که تعالی شعر امروز ایران ضلعی جهانی می‌گیرد . شعر اینان در مقام ارتباط باشعر نیمائی خط مشخصه‌اش تصرف و تعدی است ونه پیروی وتقلید ... و همین نیما را در حد ریشه‌ای‌بالنده، بی‌ریشه نمی‌کند ، ولی چراعی است که در انتها برای اینان سوسو می‌زند ، ولبخند اینان ازهمین‌است لبخندی که کودك به‌پدر بزرك می‌زند وپدربزرك از لبخند کودك سبك می‌شود .

*** نگین - در زمانی که این گفتگو میشد ، فریدون رهنما در میان ما بود وحالا باچه اندوهی ناگزیر ازاین تذکار شده‌ایم**

**** نگین - اخوان از شاعران بلندپایه معاصر است ونام او در ادبیات دیار ما جاوید خواهد ماند .**

«ادامه دارد »